خشت اول

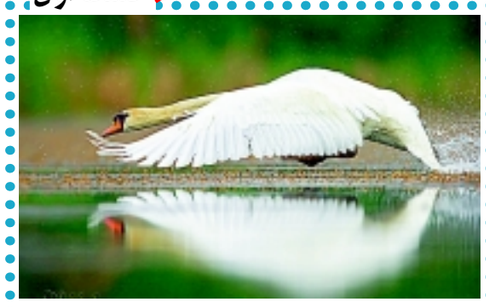

زیاد هم شرمنده نیستیم

می شد قلم به دست گرفت و به مناسبت هفته دفاع مقدس مقاله ای نوشت و همین بای بسم الله را اینطور شروع کرد که ما شرمنده ایم! یا بعد از شهدا ما چه کردیم، ما خون شهدا را زیر پا گذاشتیم، ما آرمانهای آنها را لگدمال کردیم، ما به شهدا پشت کردیم و هزاران جمله دیگر از این دست. می شد یک مقاله نوشت که سر تا پای آن از دیگران بنالیم و در به در دنبال کسی یا چیزی بگردیم که تمام کاسه و کوزه ها را سرش خراب کنیم حالا یا این قرعه به نام خودمان می افتاد، یا به نام هر شخص و گروه دیگری ؛ تا با یک اشاره بشوند مخاطب سخنان تیزِ ما و ما هم بشویم متکلم وحده. می شد همه این جملات را با کلی جمله قلمبه فلسفی دیگر گفت و گفت و گفت... آنقدر که حتی نتوانی بفهمی بالاخره در این بیست و یکی، دو سال چه گذشته و ما کجای این جهان ایستاده ایم!

یقیناً تا نقطه مطلوب فاصله داریم و در اینکه باید بیش از این تلاش کنیم و زحمت بکشیم هیچ شکی نیست اما گاهی فضا طوری می شود که انگار در تمام طول این مدت ما نشسته ایم و کاری جز خون به دل کردن شهدا نداشته ایم مخصوصا اگر پای نسلی مطرح باشد که نه انقلاب را دیده اند و نه جنگ را، آن وقت ممکن است نگاه بعضی ها بر تو سنگینی کند که تو همه دستاورد های آنها را به باد فنا داده ای! بعضی اوقات حتی خودمان هم باور می کنیم و حتی اولین متن ها را هم خودمان می نویسیم! اما حالا لطفاً دست نگه دارید، لطفاً کمی به قلمتان استراحت دهید، شما هم لطفاً نگاهت را کمی آن طرف تر بچرخان که فعلاً تحمل این همه سنگینی را نداریم! می دانم که ممکن است تمام بدی های اجتماع را از ما ببینید اما فعلا محاکمه تعطیل! بعداً و در فرصت کافی به دنبال متهم می گردیم، چیزی هم که زیاد است جوان و دیوار کوتاه جوانان. ببین برادر من! بنده نه خودشیفتگی مزمن دارم و نه دچار اسکیزوفرنی مفرط شده ام (همان توهم زدگی خودمان است) با یک جستجوی کوچک در موتور های جستجوگر اینترنتی می توانی این جمله را ببینی که رهبرمان بارها گفته اند: نسل سوم و جوان انقلاب در پایبندی به ارزشهای انقلاب اگر مثل نسل های قبل نباشد، کمتر نیست با این تفاوت که در دوران انقلاب، کوره داغ انقلاب دلها را به هیجان می آورد، بعد هم در دوره جنگ به نحو دیگری؛ اما امروز اینها هم نیست، در عین حال این تعهد، این احساس مسئولیت، این شور و شعور در نسل کنونی ما وجود دارد؛ اینها چیز کمی نیست ۱. سندش را هم می توانی در آخر همین مقاله ببینی تا دلت قرص شود! حالا بنده در کمال صحت عقل و سلامتی جسم و روان می خواهم بگویم که ما بعد از شهدا چه کرده ایم. می خواهم بگویم که ما کار و تلاش را زمین نگذاشته ایم و همه چیز را تعطیل نکرده ایم، پس اینقدر نگویید ما شرمنده ایم!

ببین دوست عزیز! ما درس خواندیم، دانشگاه رفتیم، چرخ صنعت را با تمام تحریم هایی که بوده و هست و با عشق و علاقه به همین انقلاب و شهدای آن به جلو رانده ایم، نمی گویم به همه چیز رسیده ایم اما حداقل رشد مقاله های علمی ما را در ISI که می توانی ببینی! می توانی میانگین سنی دانشمندان هسته ای ما را بگیری و ببینی که بیش از سی سال نیست! می توانی اندکی بین اخبار مختلف چرخ بزنی و ببینی که حتی آقای وزیر هم دستاورد ها و موفقیت های اخیر بدست آمده در زمینه های فضایی را مرهون تلاش دانشمندان جوان کشورمان می داند. شما سراغ هر علم و صنعتی، از پزشکی گرفته تا نظامی که می رفتی می توانستی جوان هایمان را ببینی. می توانستی ما را در نماز جمعه پشت سر رهبرمان ببینی، می توانستی ما را در راهپیمایی های مختلف ببینی که فقط به خاطر همین انقلاب و همین شهدا به صحنه آمدیم اصلاً شما اگر کمی چشمهایت را باز می کردی ما را در صف رأی می دیدی و می دیدی که ما به اصول و ارزشهای همین انقلاب رأی دادیم و... بقیه اش بماند که جناب آمیرزا بدجوری نگاه می کند و الآن است که بگوید صفحه را... نکن. خلاصه اینکه شما نمره چشمانت کمی بالا رفته و الا این جوانان همان جوان های قدیمند که فقط رنگ و رخشان کمی تغییر کرده.

حالا دیدی آقای عزیز! نسل سوم و جوان این مملکت برای انقلاب اسلامیشان کم نگذاشته اند و هیچ به این انقلاب پشت نکرده اند و از آن نا امید نشده اند، برو این را برای تمام رفقای داخلی و خارجی ات هم تعریف کن تا اینقدر بر طبل فاصله نسل ها نکوبند. اینجا هیچ فاصله ای نیست اما فاصله انداز زیاد داریم که انشاء الله هدایت شوند. ما شهدایمان را گم نکرده و نمی کنیم و این را در طول بیست و دوسال می توانستی ببینی، بالا و پایین داشت اما هیچ وقت بی خیالشان نشدیم. حالا بر خلاف روال برنامه ها و نوشته های هفته دفاع مقدس و با علم به اینکه هنوز کارهای انجام نشده بسیار است و هنوز هم ما به خون آنها متعهدیم، می گوییم: رفقا! ما زیاد هم شرمنده نیستیم.

■ سید محمد عماد اعرابی

۱- خطبه های نماز جمعه تهران - ۱۳۸۸/۳/۲۹

ساعت ۲۵

عشق ولی یه حس عاشقونه ست
دیر یا زود صاحب آشیونه ست
عشق فقط عشقای ناب و کم پشت
نه عین دوستی هایی مثل خارپشت
دل،فقط دلای دست اول!
ساده و بی ریا و دست اول!
دلایی که هرکسو راه نمی دن
به هر سلامی هم جواب نمی دن
اونایی که تا حالا زیر پا نرفتن
تو عالم خیال تا قندهار نرفتن
عشق،فقط عشقای آسمونی
آخ که اگه تو جوونی بدونی
به هر کسی نسپاری این دلت رو
بشناسی زود حلال مشکلت رو
با هر کسی از عشق گفتن،عمرا!
از غریبه راز شنفتن،عمرا!
سپیدی رو نسپاری به سیاهی
دلو یه وقت نندازی تو تباهی
منم منم نباشه تو کارتا
دورویی جا نندازی تو بارتا
گول نخوری با چند کلام ساده
نگی که این عشقو خدامون داده
عشق فقط عشقای پاک و محرم
من که با عاشقای اینجا قهرم
عشقو فقط تو برو رو می بینن
تو مال و خونه و هلو می بینن
اسمتو گاهی جابه جا می برن
دلتو اما رو هوا می زنن
نازتو اول خیلی خوب می خرن
ساندویچ متری برات می خرن
بعد یه مدت براشون پیله ای
قلت می دن، شبیه یک تیله ای
اونم دیگه واسه تو تکراریه
عاشقه ها! عاشق بیکاریه
رد تماس میشی، دیگه تمومه!
عمرته که تو این میون حرومه!

مریم حاجی علی

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

یک قوری چای سرپایی با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی:

میدان برای نسل سومی ها باز است

بعد از یک نشست خبری داغ آن هم درباره چهارمین جشنواره بین المللی رسانه های دیجیتال، دکتر محمد حسینی که این روزها با وجود سردشدن هوا روزهای داغی را می گذراند، در حاشیه دقایقی میهمان سوال های عجیب و غریب ما درباره مشاوران جوان و برخی نکات کلیدی در حوزه فرهنگ بود؛ دقایق کوتاهی که در یکسالگی وزارت آقای وزیر در ساختمان بهارستان مغتنم است اگرچه خود او زیاد اهل نمره دادن به کارنامه یکساله اش نیست اما از رویکرد دولت در حوزه فرهنگ دفاع می کند و معتقد است برآیند کارها علی رغم برخی کاستی ها مثبت بوده و روز به روز هم بهتر می شود؛ دکتر را اگر از نزدیک ببینید؛ بدون تردید به اخلاص و صداقت او پی خواهید برد گرچه آنجا که نسبت به برخی خبرسازی های سایتی انتقاد داشت؛ بی مهابا حرفش را زد و بدون تعارف هم از برخورد با این رسانه ها و همچنین مطبوعاتی که به قول او بر سر سفره نظام می نشینند ولی به کشور دهن کجی می کنند،سخن گفت. او گفت که برخی نشریات هیچ توقعی از وزارت فرهنگ نداشته باشند چرا که قرار نیست ما همیشه بدهکار باشیم؛ امکانات نظام برای کسانی است که دغدغه نظام را داشته باشند و دل در گروی انقلاب. گفتگوی نسل سوم با وزیر فرهنگ را از آنجا که به جوانان وزارتخانه گیر داده ایم؛ از دست ندهید اگرچه وزیر بیشتر دفاع کرد و همه چیز را آرام جلوه داد! وزیر معتقد است که مشاوران را خودش باید انتخاب کند تا کارآمد باشند ، صندلی خالی کنار وزیر هم برای من و شماست ؛ بفرمایید تا دیر نشده !

تحریریه نسل سوم

*** خط شکنی در حلقه مدیران**

آقای وزیر با تاکید بر اهمیت حضور مشاوران جوان در دستگاه ها و سازمان های اجرایی کشور، گفت: در مدت چند سالی که از راه اندازی این موضوع در دولت نهم می گذرد، تجربه نشان می دهد که مشاوران جوان متعددی کارآزموده شده اند، تا جایی که بعضی از آنها در برخی وزارتخانه ها، در حد معاون وزیر و در سطوح مدیریتی مشغول کار هستند.

وی به تاریخ سری زد و از ابتدای انقلاب گفت و گفت: انقلاب اسلامی در برهه های مختلف با جوانان شناخته شده است اصولا هنر انقلاب این بود که توانست نسل جوان را با خود همراه کند، این موضوع چه دردوران پیروزی انقلاب و چه در زمان دفاع مقدس استمرار داشت، تا جایی که در دفاع مقدس با اصلی به عهده این قشر گذاشته شد.

او با تاکید بر این که حضور جوانان ناشی از اعتماد مسوولان نظام جمهوری اسلامی به جوانان بوده است، گفت: در نخستین روزها و ماههای پیروزی انقلاب عده ای بر به کارگیری جوانان در امور، ایراد می گرفتند، اما وقتی این موضوع را با شهید بهشتی مطرح کردند، آن شهید بزرگوار تاکید کرد که این سرمایه ها در کوران عمل، آبدیده می شوند و آینده این نظام را تضمین می کنند. شهید بهشتی به کار تشکیلاتی و کادرسازی بسیار اعتقاد داشت.

در آن روزها، فراهم شدن میدان مناسب، برای جوانان فرصتی بود برای رشد و شکوفایی استعدادها و ارتقای اعتماد به نفس ایشان؛ حضرت امام (ره) هم در این زمینه بسیار موثر بودند؛ اگرچه نگاه ایشان از ابتدای قیام نگاهی به آینده بود؛ ایشان زمانی که آهنگ آغاز انقلاب را نواختند، فرمودند که یاران من در گهواره هستند؛این جمله نشان دهنده توجه ایشان به جوانان و نیز کادر سازی با استفاده از این عزیزان است.

وزیر فرهنگ در ادامه مراسم چای خوران با تحریریه نسل سوم ادامه داد: در آن زمان نسل جوانی وارد عرصه اداره کشور شدند که تاثیراتشان در دفاع مقدس کاملا مشهود بود؛ تا جایی که خیلی از فرماندهان گردان ها و لشگرها از همین نسل بودند و به خوبی هم توانستند جنگ را اداره کنند، با وجود این که شاید خیلی هاشان در دانشکده های افسری هم آموزش ندیده بودند، اما همان اعتقاد و ایمان و شجاعت و شهامتی که داشتند خیلی از مسایل را حل می کرد و موجب توفیقات بسیاری شد.

ما هر چه از آن سالها فاصله گرفتیم، حضور جوانان در عرصه های مدیریتی کم رنگ تر می شد، در این شرایط عده ای که قدرت گرفتند، حاضر نشدند که به نسل های بعدی بها داده شود و می خواستند همانطور در یک گروه خاص دور بزنند و دیگر کمتر به این فکر کردند که نیروهای جدید هم تربیت و جایگزین بشوند. این سیر نزولی در جوانگرایی تا سال ۸۴ استمرار داشت به طوری که در انتخابات ریاست جمهوری در آن سال، این نگرانی وجود داشت که اگر مثلا یک شخصیتی که ۸ سال درراس بوده، برگردد دوباره همان نسل قبلی را در راس قرار می دهد و همان حلقه های بسته مدیریتی در راس کار قرار بگیرند. اما با انتخاب دکتر احمدی نژاد شاهد یک تحول در نظام مدیریتی بودیم و آنچنان که شخص رییس جمهور از قبلی جوانتر بودند، با وزرا و نیروهایی که بکار گرفتند باعث یک تحول شدند و افرادی که بعضا به آنها بها داده نمی شد و در دانشگاهها و استان های دورافتاده کشور بودند شناسایی و فراخوانده شدند.

***ریسک شیرین...**

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با اشاره به این که در دولت نهم با انتخاب مدیران جوان و گمنام، یک خطرپذیری صورت گرفت و به کسانی که انسان های متخصص و متعهدی بودند بها داده شد، نتایج حاصل را بسیار موفقیت آمیز بر شمرد و گفت: با این روش موضوع انتخاب و حضور مشاوران جوان در دستگاه ها مطرح و اجرایی شد، اگر چه در بدو امر برخی این جوانان را باور نداشتند که عده ای جوان بیایند و در کنار یک مدیر قرار بگیرند.

همیشه این موضوع مطرح بوده که عرصه ای ایجاد شود که جوانان در کنار افراد مجرب و کارکشته، امور را بیاموزند و ضمن آن با دقتی که دارند برای دستگاهها نیز موجب فواید بسیاری شوند. چراکه افراد جوان با انرژی بسیار و در تماس با بدنه دستگاهها ضعف ها را بررسی می کنند و با روحیه تحول خواهی که دارند باعث پویایی شده و مانع رکود می شوند. آقای وزیر این نکته را هم گفت که اگرچه این طرح از دوران شهرداری با آقای احمدی نژاد بود اما در دولت نهم بنا به دلایلی نتوانست آنطور که باید اجرا و دیده شود. با این حال و به خاطر اینکه جوانان با صراحت و صداقتی که دارند دایم به مسوولان تلنگر می زنند و با طرح اشکالات، مسایل بسیار مهمی را به مدیران منتقل می کنند، به نوعی چشم دوم مدیران در مجموعه ها محسوب می شوند.

وی البته از ساختار بد اداری در کشور هم گلایه هایی داشت و معتقد بود همین مشاوران می توانند گره های کور بوروکراسی اداری را تا حد زیادی مرتفع کنند؛ متاسفانه گاهی اوقات یک شرایطی برای مدیران ایجاد می شود که مدیر در یک حصار و محدوده اطلاعاتی قرار می گیرد و در نتیجه ارتباطش با مردم، و حتی کارکنان دستگاه نیز کم می شود و گاه در جریان خیلی از مسایل قرار نمی گیرد؛ در برخی مواقع نیز کارشناسانی، مدیر مربوطه را به صورت کانالیزه در جریان اخبار و اطلاعات قرار می دهند، اما با وجود این جوانان پر جنب و جوش در مجموعه ها، حداقل این است که مسایل و مطالب دقیق و مرتبط با هر موضوعی را به مدیران انتقال می دهند و در نتیجه تا حدود زیادی از اتخاذ تصمیمات غلط پرهیز می شود.

*** و اما آفت ها...**

حسینی اگرچه به مشاوران بسیار امیدوار است و اینطور نشان می دهد اما همان نکته قدیمی را در دل دارد و گاه به نوعی بر زبان جاری می کند همان که «هرآنچه پیر در خشت خام بیند؛ جوان در آیینه...» او می گوید: در بعضی موارد ممکن است که جوانان آرمانگرا باشند و واقعیت ها را مد نظر قرار ندهند، اما با حضور مستمر در دستگاه ها و سپردن برخی امور به ایشان، متوجه دشواری ها می شوند و رویکردهایی به دور سطحی نگری و شعار کسب می کنند که برای مدیریت در آینده بسیار کارایی دارد، ضمن این که متوجه می شوند هر کاری ساز وکاری دارد. اینطور نیست که همه راه ها به دفتر یک وزیر ختم شود؛ گاه خلل های قانونی وجود دارد و گاه هم مسائل آنطور که نشان می دهد، نیست!

جوان اگرچه روحیه سازش ناپذیری و غیر محافظه کارانه دارد اما باید در کنار گروه های مرجع که عمدتا در هر وزارتخانه ای وجود دارد، در چرخه مدیریتی قرار بگیرد. من معتقدم مشاوران جوان باید حلقه های مشاوره متعددی را در دل هر وزارتخانه ایجاد کنند؛ خودشان ستادهای تشکیلاتی و اتاق فکر راه بیاندازند و معطل نمانند؛ البته لزوما نیاز به تزریق نیرو از بیرون وزارتخانه نیست چرا که در هر وزارتخانه ای نیروی جوان و شایسته وجود دارد.

حسینی یک نکته جالب را هم با تاکید گفت, اینکه: مشاور جوان؛ تنها کارش مشاوره و مشورت دادن نیست؛ اتفاقا در بسیاری از امور او باید نقشه راه را بدهد؛ ضمن اینکه قرار است در یک پروسه بلند مدت او از دل یک مجموعه سطح بالای مدیریتی، به عنوان یک مدیر معرفی شود؛ در واقع نگاه به آینده است که حضور مشاور را در یک وزارتخانه قبول کرده است.

وزیر این را هم گفت: جوان در ذات خود عجله و بی صبری و گاه ناپختگی را دارد؛ باید دانست که مشاوران جوان قرار است با عبور از سطح به عمق، آفت های حاکم بر برهه جوانی را کنار بزنند و آن نگرانی هایی که برخی نسبت به حضور این افراد در عالی ترین سطوح اجرایی کشور، دارند برطرف سازند.

جایگاه مشاوران جوان؛ برای نسل سوم متخصص، متعهد، مومن و علاقمند به انقلاب و با قابلیت های مدیریتی، همچون ایستگاهی است که نباید در آن متوقف شد بلکه باید در حکم گذرگاهی باشد که از این طریق، وارد جریان مدیریتی کشور و تصمیم سازی برای آینده می شوند.

*** نسل سوم...**

آقای وزیر معتقد است که نسل سوم اگرچه از نزدیک با واقعیت های انقلاب و روزهای حماسی دفاع مقدس برخورد نداشته، اما به خاطر سطح بالای آگاهی و دستیابی به حجم بالایی از اطلاعات؛ به خوبی می تواند آینده کشور را به دست بگیرد اگرچه مانند نسل اول و دوم در سختی ها و مصائب نبوده و کارکشته نشده، اما توانمندی ها و قابلیت هایی دارد که به وقت نیاز به خوبی به کمک کشور می آید همچنانی که امروز در گذرگاه های مختلف نظام را همراهی کرده و نمونه ملموس آن، حضور فعال و آگاهانه در حوادث سال گذشته بود.

این نکته هم سوغاتی خوب آقای وزیر به نسل سوم بود: ما در وزارت فرهنگ از آنچه که به نسل سوم سپردیم؛ خرسندیم چرا که از پس آزمون اجرای آن به خوبی برآمدند؛ ضمن اینکه میدان برای کار جوانان در این وزارتخانه باز است؛ جوانان امروز هم در نقاط مختلف وزارت فرهنگ حضور دارند و در آینده بیشتر هم حضور خواهند داشت؛ معتقدم با وجود هجمه های تبلیغاتی دشمن؛ عرصه، عرصه جوانان است بویژه در حوزه فرهنگ که نیازمند «خلاقیت، سرعت و شهامت» نسل جوان هستیم. اینکه اغلب نمایشگاه ها و جشنواره های ما را جوان ها برگزار می کنند به این دلیل است که ما به فکر بسترسازی برای کشف و پرورش استعدادهای جوان هستیم و نگاهمان کوتاه مدت نیست.

البته هر وزیری باید مشاورش را خودش انتخاب کند نه اینکه بر او تحمیل کنند ، در اینصورت است که وزیر می تواند از مشاور و مشاورانش نهایت بهره را ببرد .

طنز سوم؟!

اگر «مسعود کیمیایی» آژانس شیشه ای را می ساخت...

شخصیت ها:

داش رضا؛ ۵۳ ساله، زورخونه دار و بازنشسته شرکت نفت. قد بلند، چهار شانه، در جوانی به خاطر حق خوری حقوق رفیق، مدیر شرکت را از گوش به پنکه اتاقش آویزان می کند و اخراج می شود، در جریان انقلاب هم در حال زدن یک جفت کشیده آب و نون دار به رییس شهربانی دروازه دولاب، دستگیر شده است، او کشیده اول را زده اما دومی را نگذاشتند و همین از حسرت های بزرگ او در طول زندگی اش محسوب می شود. از دار دنیا یک لنگ قرمز و یک تسبیح ۳۳ تایی سنگ عقیق دارد. خطوطی غیر معمولی هم در چهره دارد که هر کدام به مثابه یک ستاره سردوشی در ارتش محسوب می شود.

غلام قرقی؛ نوچه داش رضا. خانه زاد و خاک سار و خط خورده صف شهدا. شاگرد مکانیک است و گاهی ترکش های توی کمرش بدقلقی می کنند. او به خاطر همین ترکش ها از عشق خود «اشرف» گذشته است اما اشرف همچنان پابند اوست و ازدواج نکرده است.

فری کثیف؛ از همساده های قدیم داش رضا. پسر ابرام لنگی که بعد از جنگ درس خواند و برای خودش کسی شد.

اسمال آقا؛ پسر عمومهدی کله پز. از رقیبان قدیمی داش رضا که حالا در یک وزارتخانه مهم مشغول فعالیت است. او با استفاده از رانت و رابطه به مقام رسیده است.

***

(گردوخاک و دود فضای آژانس را برداشته و ناگهان در نوری غریب، مردی با کلاه شاپو دیده می شود، او در ضدنور قرار دارد و تنها هیبتی سیاه از او در کادر دیده می شود. جوانی لاغر به او نزدیک می شود و دست او را از چک چک خون نجات می دهد...)

داش رضا در حالی که تیزی در دست دارد و بدجوری عرق کرده وسط آژانس ایستاده، چند نفری آش و لاش در اطراف او ناله می کنند که دو نفر اجازه ورود به آژانس می خواهند. غلام می پرد و در را باز می کند.

*

فری کثیف: ما اومدیم با هم دو کلمه صحبت کنیم، اسلحه نداریم...(او ناگهان داش رضا را می شناسد)...داش رضا!

اسمال آقا: داش رضا رفیق شماست؟

فری کثیف: آره بابا پهلوونیه واسه خودش، ما با داش رضا دورانی داشتیم.

اسمال آقا: من از بیگانگان هرگز ننالم...

فری کثیف: داش رضا چی شده اینجا؟

داش رضا: هیچی...دلم سوخت، شیشه شکست، زوزه کشید، زیپشو کشیدم، خط انداخت، خط خطی ش کردم...تیلیف برداشت، تیزی در اوردم...

اسمال آقا: حمله مسلحانه و گروگانگیری، مبارزه با امنیت ملی و تلاش برای براندازی نرم...

(داش رضا، کفشش را ور می کشد و با یک حرکت تیزی را در دست جابه جا می کند و به سمت اسمال آقا می آید...فری به سراغ غلام می رود)

*

داش رضا و اسمال آقا در مقابل هم قرار می گیرند...گویی که می خواهند دوئل کنند...داش رضا انگار اسمال آقا را شناخته باشد...

داش رضا: ریختو می شه عوض کرد، جنسو نمی شه...

صدایی از گوشه آژانس به گوش می رسد، غلام دارد آرام و زیر لب می خواند: من از روییدن خار بر سر دیوار دانستم...که ناکس کس نمی گردد از این بالانشینی ها...

داش رضا: ببین اسمال آقا سیرابی، پا رو دمم گذاشتن، منم وایسادم تا ته ش...

فری کثیف: داش رضا، ایشون الان حاج عمران هستن...از مشاوران بچه های بالا...لطفا مراعات کن...

اسمال آقا: بذار راحت باشه...ته خط یه اعدامی لغز و لنترانیه...بذار خالی کنه خودشو...

اسمال آقا برای خودش چای می ریزد و در گوشه ای می نشیند...

داش رضا تیزی رو می گیره سمت اسمال آقا و می گه: د نشد! چایی بعد سیگار...سیگار بعد چایی...ته خط یه اعدامی یه نخ سیگاره...نشین داداش که خون جلو چشامو گرفته...غلام واسه فری، من واسه تو...ولی اول غلام...

اسمال آقا: اشک چشاتو باور کنم یا تیزی تو دستتو...

داش رضا: حقا که رگ به ریشه می ره و انگور به خوشه...بیا من تسلیم...ولی من و تو اینجا می مونیم تا غلام به من زنگ بزنه...بی حرف، بی کلک، بی زرت و پرت...

اسمال آقا: قربون آدم چیز فهم...باد از کله ات افتاد می شه دو کلوم حرف حساب زد...

غلام قرقی: زردآلوی باغ تموم شد...سلام علیک شروع شد...

داش رضا: فقط یادت باشه، دست بزن، خط بنداز ولی خیانت نکن... که خال رو جیگرم می مونه تا خط خطی ات کنم...

(حاج عمران از کوره در می رود و بلند می شود و به سمت داش رضا می آید)

اسمال آقا: تو یه خورده عقبی داش رضا...دوره ات تموم شده، بهت زور می آد...مردم دیگه ژیان سوار نمی شن...حالا تو هی بگو پدر جد زانتیا ژیانه! اگه اون تیزی دستت نباشه کسی تره هم برات خورد نمی کنه...

داش رضا: زخم بد خوب می شه، حرف بد نه...

اسمال آقا: رقصت واسه بقیه بود و عرقچینت واسه ما...یادت نرفته که تو کوچه تنگی، عرق سگی، تیزی فرنگی، اقدس خانوم چشم پلنگی...

و بسته ای را برای داش رضا پرت می کند. داش رضا بسته را با یک دست می گیرد و باز می کند، یک چادر زنانه گلدار خونی از توی پاکت می افتد. (داش رضا به روزهای جوانی اش بر می گردد...)

*

در کوچه ای بن بست، چند جوان جاهل دور دختری جوان را گرفته اند و قصد اذیت کردن او را دارند...ناگهان داش رضا سر می رسد و همه را لت و پار میَ کند، خودش هم البته لت و پار می شود ولی...اقدس خانوم با چادرش خون صورت او را پاک می کند و او را به درمانگاه می رساند...اقدس خانم حالا مادر بچه های داش رضاست...)

*

ناگهان صدایی داش رضا را به خود می آورد: داش رضا...داش رضا...ارواح خاک آقام...ولشون کن...

صدای اقدس، داش رضا رو به هم می ریزه...

داش رضا: رفیق نامرد مث کوزه سوراخ می مونه...نارفیقه...

داش رضا به اسمال آقا حمله می کند و او را با چاقو می زند...ماموران مثل مور و ملخ می ریزند و او را کت بسته به شکل قپونی می برند...داش رضا جلوی ماشین پلیس چادر اقدس را می بوسد و می گوید: من واسه تو سایه خوبی نبودم...حواست به بچه ها باشه بهشون بگو غلام تنها بود...بیمه نداشت...یه عمر بیمه دعای مادر بود و نذر ابولفضل...بهشون بگو باباشون پای رفاقت وایساد...بگو نرفت به نون برسه، رفت به خون برسه...خون واسه ما مث هواس، مث ناموسه...مث وطنه...بگو حواسشون به اسمال آقا ها باشه که مث موریانه افتادن به جون مملکت...بگو مرد باشن...نجات یه تن یعنی نجات وطن...نوکرتم عیال!

*

غلام سر برشانه فری کثیف در حالی که اشک می ریزد، آخرین جملاتش را هم می گوید و چشم باز از دنیا می رود: زبون باد بزن جیگره...جیگرم خنک شد وقتی داش رضا حرفای دلم رو تف کرد تو ریخت اسمال آقا...

■ محسن حدادی

خبر سوم

آزادی بیان در حد تیم ملی

رونالد ریگان به عنوان فرماندار کالیفرنیا در یکی از سخنرانی های رسمی خود بدون مقدمه دستور داده بود استفاده اندرسون و دریو پیرسون ستون نویسان واشنگتنی از ماشین تایپ ممنوع شود و به جای آن باید روی دیوارهای ساختمانهای مخروبه مطلب بنویسند.این دو خبرنگار که در آن زمان از کارمندان او محسوب می شدند در برهه ای از زمان همجنس گرایی بعضی از کارمندان ارشد کاخ سفید را فاش کرده بودند و خب این کار خیلی بدی محسوب می شد! در میان مقامات آمریکایی تنها ریگان نبود که همیشه با خبرنگاران مستقل مشکل داشت که از میان آنها «ج.ادگار هوفر» رئیس سابق پلیس امنیت آمریکا یا همان اف بی آی به صورت تندتری این خبرنگاران را مورد حمله قرار می داد به طوری که هوفر در سخنرانی رسمی جلوی خبرنگاران اندرسون را سگی خطاب می کند که حشره ای او را نیش زده باشد و در جای دیگری وی را انسانی می داند که از لاشه های کرکس ها نیز ارزش پائین تری دارد.

این مطالب که نوشته شد همه قابل بیان بودند ولی مطالبی که ریچارد نیکسون درباره اندرسون گفته است قابل انتشار نیست و همین امر موجب شده است که «مارک فیلدشتاین» در کتاب خود زندگی و نوشته های جک اندرسون خبرنگار و ستون نویس روزنامه های آمریکایی را بررسی می کند و به وقایعی می پردازد که خود اندرسون دوباره در مقاله ای از آن با عنوان چرخ و فلک واشنگتن یاد کرده بود.

فیلدشتاین در کتاب خود با عنوان «مسمومیت مطبوعات» در زمان کنونی همان کاری را انجام می دهد که زمانی اندرسون دنبال می کرد.

او رسوایی های اخلاقی در سطح بالای مدیریتی آمریکا را با عنوان فرهنگی یاد می کند که در این سیستم یا سیاست هر کسی که وارد شود باید تبدیل به یک رشوه گیر و انسانی بدطینت شود تا حیات خود را در آن تضمین کرده باشد و به عبارت دیگر در چرخ و فلک واشنگتن کسانی روی پا می ایستند تکیه گاه خود را میله های فساد و رشوه سیستم انتخاب کرده باشند و اگر کسی مثل اندرسون بخواهد این مسئله را فاش کند مشاوران نیکسون نیز راهی برای جاسازی مواد مخدر در لاستیک اتومبیل وی پیدا می کنند تا زمینه نابودی وی فراهم شود.

یکی از افشاگری های اولیه مشترک اندرسون و پیرسون حمایت مالی پنهانی فردی به نام«هاوارد هاگز» از نیکسون بود که همین افشاگری باعث شکست نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۶۰ شد.

البته ناگفته نماند واشنگتن پست نیز تحت فشار مقامات آمریکایی ستون اندرسون را در سال ۲۰۰۴ حذف کرد. اندرسون در سال ۲۰۰۵ در اثر ابتلا به بیماری پارکینسون در سن ۸۳ سالگی از دنیا رفت.

طعم آفتاب

شیعیان ما را در سه چیز بیازمایید:
در مواظبت بر اوقات نمازها،
در نگهداری اسرارشان از دشمنان ما
و در همدردی و کمك مالی به برادرانشان

حضرت صادق سلام الله علیه

اتاق انتظار

حدِّثنی یا مولای

باز هم برایمان بگو. باز هم بگو که جهان همین زندگی نصفه و نیمه را از جان کلام شما دارد وگرنه سال ها پیش از این در هجمه انبوه مکاتب مادی فاتحه بشریت خوانده بود. آن وقت که آقای کیهان شناس در چشمی تلوسکوپش خدا را ندید این کلام شما بود که راه را نشان داد. وقتی جناب فیلسوف از زحمات خدا قدردانی کرد و او را بازنشسته نمود این روشنای روایات شما بود که به همه فهماند چنین خدایی از اول هم وجود نداشت! خدایی که در زیر میکروسکوپ آزمایشگاه به دام بیفتد به درد همان موش های آزمایشگاهی می خورد و بس. بگو، هر چند که این جاهلانِ علم زده عقلشان به درک شما نمی رسد. بی نهایت در فیزیک یعنی یک تا ده متر پس افق دیدشان هم با همین مقیاس تا بی نهایت است. شما اما کاری به کارشان نداشته باش که اینها هر قدر نمک بخورند، نمکدان را محکم تر به زمین می کوبند. اینجا جماعتی منتظر اعجاز کلام شماست. برای ما بگو نه آنها که گوش شنیدن ندارند، برای ما بگو نه آنها که قوت اندیشیدن ندارند از بس کلام شما سحرشان کرد تاب نیاوردند و ساحرت خواندند. بگو که اینبار ما می خواهیم سحر کلام مقدست شویم اما جز ولی با نام دیگر صدایت نکنیم. بگو که به اندازه چهارده قرن تشنه ایم و بعد از این همه فاصله، دیگر قدر عافیت می دانیم. می دانیم که اقیانوس وجود شما سزاوار زهر نیست. جهل از ما بود، ما را ببخشا اما باز هم برایمان بگو، بگو که ملائک هم صف بسته اند برای نوشتن سخنان نورانی شما. منبر از ما، مستمع از ما، لوح و قلم از ما، دل و قلب از ما، شما فقط بگو. بگو که جان به لب شدیم از دست این ایسم های مرتجع. حالا که مدرنیته خرخره ما را جویده بگو. بگو تا حرف به حرف کلامت را بر سر عالمان بی ثمر غربی بکوبیم و حماقتشان را به صلیب بکشیم که سال ها چاه را به اسم راه به مردم فروختند. دنیا، دنیای تجارت است و این وسط مارکس انگشت به دهان مانده پس چرا طبقه برژوا فرو نمی ریزد. عقل فروید هنوز از پایین تنه بالاتر نمی آید و نیچه در کنج مریضخانه به دنبال ابرمردش می گردد تا جانشین خدای مرده اش باشد.

چقدر سخت است که حالا روزیِ اندیشه ما به دست علم پرستان غربی افتاده. چقدر سخت است که این روزها نشانه تشخص شده نقل قول از آقایان فرنگی! نشانه سواد شده تکه کلام های فرنگی! دانشگاهی و حوزوی فرقی ندارد وقتی زیور کلماتشان الفبای شرقی و غربی باشد و اصطلاحات غربی قرقره دهانشان. این کالای وارداتی همانقدر از زبان یک واعظ زننده است که از زبان یک استاد! مخاطب را باید با کلام معقول جذب کرد نه با زبان معیوب. ولی ما هنوز به همان قال الصادق می نازیم و تا جان داریم قال الصادق می گوییم. شخصیت ما را کلام شما ساخت نه تفاله تفکرات فلاسفه غربی. علم با شما سواد شد نه با الفبای مادیات به گِل نشسته. شیعیان یک عمر با احادیث شما بزرگ شده اند و بر سر سفره سخنان شما نشسته اند. باز هم برایمان بگو که گفتار شما از جنس نور است و هیچ وقت خاموش نمی شود. تا قیامت زمینیان جیره خوار کلام شما هستند و آسمانیان در حیرت فهوای کلام شما. زمین به چرخش زبان شما می چرخد و زمان به بهانه انتقال پیام شما پیش می رود. آب حیات تشیع از چشمه گوارای احادیث شما می جوشد پس باز هم برایمان بگو که اینبار یک جهان مخاطب کلامت شده و منبرت پر شور تر از همیشه. این شما و این گوش جان بشریت، حدِّثنی یا مولای یا جعفر بن محمد!

جرعه

حضرت در دل هر شیعه یک مسجد دارد!

آیا نباید توجه داشته باشیم که ما رئیسی داریم که بر احوال ما ناظر است!؟ وای بر حال ما اگر در کارهایمان او را ناظر نبینیم و یا او را در همه جا ناظر ندانیم! گناهان شخصی که در خلوت انجام می گیرد و ربطی به امور اجتماعی ندارد، استحقاق جهنّم را دارد، «الا بِتَوبةٍ مُناسِبَةٍ لِلحَال ؛ مگر این که بعد از آن، توبه ای مناسب حال انجام گیرد» عواقب گناهان اجتماعی که موجب تغییرات در جامعه و اختلال نظام و انحلال آن، و یا تحریم حلال وترک واجب و یا مصادرة اموال و هتک حرمت و قتل نفوس زکیّه و ریختن خون مسلمانان و حکم به نا